

چکیده

ناحیه خوسف کد پیشینه آن به دوران قبل از اسلام می‌رسد. به‌خاطر موقعیت خاص طبیعی از قدیمترین زمان به‌عنوان هسته‌ای از تجمع انسانی در کویر خراسان بوده است.

وجود نگاشته‌های قدیمی و باستانی برجای مانده در کال جنگال واقع در دامنه کوههای «رج» دلیل دیگری بر قدمت این منطقه است. این سنگ‌نبشته‌ها که با وجود گذشت زمان هنوز قابل استفاده است می‌تواند مهم‌ترین و باارزشترین مأخذ برای دستیابی به معانی واژه‌های خوسف و بیرجند باشد. از نکات جالب و قابل تأمل در این سنگ‌نبشته‌ها تکرار برخی واژه‌ها بر اساس خطوط حک شده بر سنگ‌نگاره لاخ مزار بیرجند است.

رسول بشاش کلزق
سازمان میراث فرهنگی

قراءت کتیبه‌های کال جنگال خوسف و ریشه‌نامهای خوسف و بیرجند

ضمن بررسی کتیبه‌های سنگ‌نگاره لاخ مزار روستای کوچ بیرجند^۱، مضمون کتیبه‌ها نگارنده را به انحاء مختلف وامی‌داشت تا شاید بتواند از طریق آنها، آثار موجود متعلق به این پهنه از سرزمین ایران را که تا به امروز باقی مانده‌اند، ردیابی و تبیین نماید. لذا مفهوم و ترجمه و تفسیر همین کتیبه‌ها و واژگان مطرح در آنها، موجب توجه و دقت این جانب نسبت به معانی و وجه تسمیه بعضی از کلمات، از جمله خود نام بیرجند و خوسف گردید.

۱- رجعی لباف‌خنیکی، رسول بشاش: «سنگ‌نگاره لاخ مزار، بیرجند، سازمان میراث فرهنگی کشور،

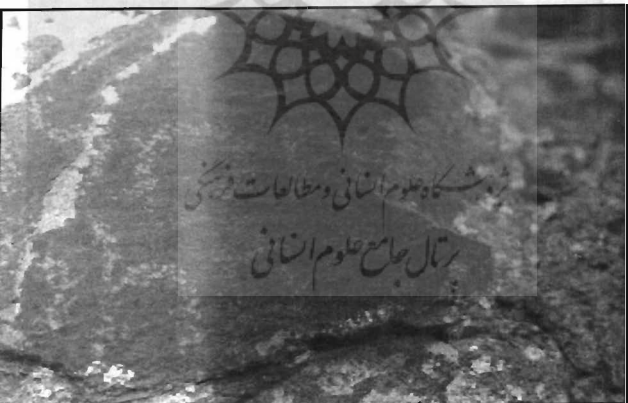
آبان ماه سال ۱۳۷۶ به هنگام سفر به این شهرستان عازم خوسف و محل کال جنگال شدم و کتیبه‌هایی را که در این منطقه از بیرجند قرار دارد، نیز مورد بازدید و مطالعه قرار دادم.^۱ کتیبه‌های کال جنگال در جای‌جای دره‌ای به همان نام بر تخته‌سنگ‌هایی نقر یا نوشته و تصویر شده‌اند. وضعیت کتیبه‌ها نسبت به سالهای گذشته که از آنها عکس و تصویر در دست است، چندان بد نیست. تنها آسیب وارد شده بر آنها آسیبهای ناشی از عوامل و تأثیرات جوی است که البته در عین حال از عوامل مخرب جدی محسوب می‌شود. متأسفانه در این سفر به علت نداشتن دوربین و ملحقات مورد نیاز موفق به برداشتن عکس جدید از کتیبه‌ها و وضع آنها نشدم، لکن اداره میراث فرهنگی بیرجند تعدادی عکس که در سالهای اخیر از کتیبه‌ها تهیه کرده بود در اختیارم گذاشت که دست‌مایه کار مطالعاتی بنده در قراءت این دسته از کتیبه‌ها شد. مضامین کتیبه‌های کال جنگال به غیر از یک یا دو مورد که قبلاً خوانده و منتشر شده،^۲ تاکنون قراءت نشده است و به نوعی تکرار و مشابه مضامین و نوشته‌های لاخ‌مزار هستند. نامها و عناوین مطرح در کتیبه‌های لاخ‌مزار مانند اردشیر، ویشیون، کردآزاد، عیناً نیز در کتیبه‌های کال جنگال با همان مضامین و عبارات نوشته و تکرار شده است. شیوه نگارش و شکل حروف در کتیبه‌های کال جنگال دقیقاً همانند شیوه نگارشی سنگ‌نگاره لاخ‌مزار است با این تفاوت که در لاخ‌مزار، حروف بسیار ریز و ظریف و به اندازه‌های تقریبی ۱×۱ سانتی‌متر بر غشاء نرم سطح سنگ با ایجاد خش، ولی بسیار شیوا و خوش نوشته شده است، در صورتی‌که نوشته‌های کال جنگال بر سطح صخره‌ها و به‌طور پراکنده با

۱- لازم به یادآوری است که در این سفر سه روزه، این‌جانب با همراهی جناب آقای دکتر اگبرزاده سرپرست پژوهشکده زبان و گویش سازمان میراث فرهنگی کشور و آقایان علی حسن‌آبادی و فرامرز صابرمقدم، از همکاران باستان‌شناس بیرجند موفق به بازدید از ناحیه کال جنگال خوسف و کتیبه‌های موجود شدیم که بدین وسیله از همراهی و مساعدت ایشان در انجام این امر کمال تشکر و سپاسگزاری را می‌نمایم.

۲- جمال رضایی، صادق کیا: «گزارش نوشته‌ها و پیکرهای کال جنگال» (برن کوده، شماره ۱۴، انتشارات انجمن ایران‌پژ، چاپخانه بانک ملی ایران ۱۳۲۰، ریحارد فرای: «سنگ‌نشته پارتی کال جنگ‌گاه»، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، سال چهارم، شماره ۱، مهرماه ۱۳۲۵، صص ۳۸-۴۱)

اندازه‌های بزرگتر حدوداً ۵×۵ سانتی‌متر و درشت‌کنده شده است. لازم به تذکر است که تخته‌سنگ یک پارچه لاخ‌مزار که بستر نقشها و کتیبه‌های لاخ‌مزار واقع شده به رنگ سیاه مایل به سبز تیره (کبود) است. در صورتی‌که صخره‌های محل نوشته‌های کال جنگال به رنگ قهوه‌ای و در درزه پراکنده شده‌اند. با توجه به آنچه گذشت، قبل از ارائه بحث، راجع به ریشه نام بیرجند و خوسف که در بخش آخر همین مقاله اضافه خواهد شد، به قراءت چند مورد از کتیبه‌های کال جنگال که تا به حال خوانده نشده و یا به طور مقدماتی، خوانده و مطرح شده، می‌پردازیم.

کتیبه اول: این کتیبه به طور منفرد و مجزا در بالای کتیبه‌ای که می‌تواند بزرگترین کتیبه کال جنگال خوسف محسوب شود، نوشته شده است. اندازه حروف این کتیبه بزرگتر از اندازه حروف دیگر کتیبه‌ها در این صخره است. متأسفانه صخره‌ای که بستر این کتیبه‌ها را تشکیل می‌دهد از وسط به دو نیمه تقسیم شده و از اطراف در حال اضلال و خرد شدن تدریجی است. (تصویر شماره ۱) استنساخ کتیبه:



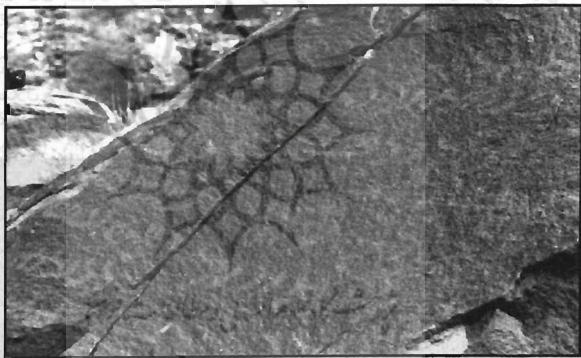
شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی

حرف نویسی: 'grt'z't Krt'z't
 آوانویسی: gastāzād ← kardāzād

د د ح س س ه

ترجمه: کردآزاد نام یا عنوان است.

کتیبه دوم و سوم: این دو کتیبه همان طور که اشاره شد، بر روی صخره‌ای نوشته شده که متأسفانه از قسمت وسط دو نیمه شده و در حال نابودی است. در طرفین شکاف ایجاد شده، دو کتیبه نسبتاً کامل نقر شده است. سمت راست شکاف در هفت سطر و کتیبه سمت چپ در پنج سطر نوشته شده است. مضمون این کتیبه‌ها مشابه و تکرار کتیبه شماره D-214 لاخ مزار است. (تصویر شماره ۲)



(تصویر شماره ۲) تصویر کتیبه دوم سمت چپ - تصویر کتیبه سوم سمت راست

۱- 'grt'z't کلمه‌ای است که به صورت اسم یا صفت در «گردآزاد» خوانده شده، این کلمه به صورت اسم یا ضمّه گردآزاد Gurdzād بانو یا ملکه شاپوراؤل و مادر هرمز اؤل و دوم پدر یادوسپان لاپور یکی از اسپهبدان طبرستان و نیز نام پهلوانی در متون فارسی و غیره آمده است. این واژه شاید در این جا به معنای آزاد شده، رها شده، رستگار می‌باشد. در زبان پارسی grd ماده مضارع فعل گشتن به معنای «شدن» است. (ص ۶۶، سنگ‌نگاره لاخ مزار).

حروف نویسی کتبه سمت راست:

م م م م م
 ن ن ن ن ن
 و و و و و
 ی ی ی ی ی
 ک ک ک ک ک
 ح ح ح ح ح
 ح ح ح ح ح

آوانویسی:

mihruk naw/če

vštvēnēn

mihrobān kē

nāyēd d[rudšt]

drudšt

ayābēnd\vindēnd

mih

ترجمه:

مهر وک نو/کسره اضافه

ویشتیونن

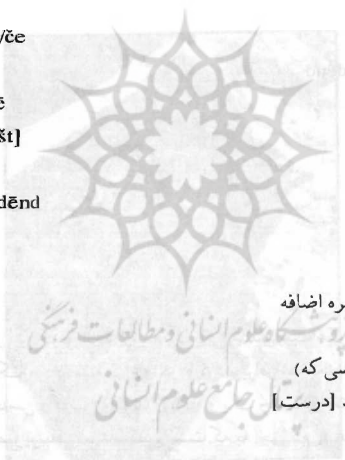
مهربان که (کسی که)

هدایت می‌کند [درست]

درست

می‌یابند.

مهر



حروف نویسی کتیبه سمت چپ:

drmy...

wyštywynyn

MNW n'yt

drwdšt

THTYWnd/HŠKHWnd

...?

vištivēnēn

kē nāyēd

druđšt

ayābēnd/vindēnd

د ر م ی
و ی ش ت ی و ن ی ن
م ن و ن ی ت
د ر و د ش ت
ت ه ت ی و ن د / ه ش ک ه و ن د
ک ی ن آ ی ی د
د ر و د ش ت
ا ی آ ب ی ن د / و ی ن د ی ن د

آوانویسی:

ترجمه:

؟...

ویشتیونن

که (کسی که) هدایت می‌کند.

درست

می‌یابند.

کتیبه چهارم: در این کتیبه آنچه از پیام آن باقی مانده است عبارت از چند کلمه در زیر تصویر نیم تنه یک مرد با سینه فراخ و سر گردن برافراشته به حالت نیمرخ و سرپند در حال اهتزاز، و محاسن و گیسوان کوتاه و بافته و یک چشم درشت و نافذ است. گویا تصویر مزبور تنها تصویر باقی مانده کسی است که به حق نام یا عنوانش دربردارنده ریشه و معنای بسیاری از کلمات جدید، در ناحیه خراسان به خصوص خوسف و بیرجند و به طور کل ناحیه قهستان بوده است. حتی خود واژه‌های خوسف و بیرجند نیز صورت تحول یافته یا مترادف همین نام یا عنوان هستند.

در رستوران لاله خورده حرف نویسی:

استساخ کتیبه چهارم

wyštywyn 1/r'štyrw [bšn]

آوانویسی:

vištivēn rāštirō [bišn]

ترجمه: ویشتیون راست روش (کردار)

کتیبه شماره ۴ نخستین بار توسط جمال رضایی و صادق کیا در مجله ایران کوده، شماره ۱۴ به همراه کتیبه های دیگر کال جنگال منتشر و معرفی گردید. ۱ لکن در سالهای بعد این کتیبه توسط هنینگ (W.B.Henning) چنین قراءت و اظهار نظر گردید.



.wyš t'ny kštyr (wk)

کلمه نخست یعنی wyš'ny را به صورت‌های Hystanes/ Histāncs/Bisthanes پیشنهاد نمود و برای کلمه دوم قراءت مشخص و روشنی ارائه نموده است.^۱

بحث واژگانی کتیبه‌های کال جنگال و لاخ مزار

دردزاد *گردزاد* kardzād این کلمه قبلاً به صورت grt'z't نیز حرف نویسی و نام یا عنوان گردزاد؟ Gurdzād یا Gurdāzād از آن استفاده شده است.^۲ لکن این بار به صورت فوق kardāzād به معنای آگاه کننده، نجات دهنده، بشارت دهنده نیز پیشنهاد می‌گردد. در سغدی = 'zd'qry azda-karya به معنی خیر، بشارت، مژده است.^۳ در کتیبه‌های لاخ مزار این کلمه، عنوانی برای قباد آمده است.^۴ نگارنده ریشه کلمه آزاد را واژه = 'zd = azd به معنای دانایی، آگاهی، دانا، آگاه، خبردار می‌داند. در پهلوی مصدر azd kardan به معنای آگاه کردن، خبردار کردن است.^۵ پس به این ترتیب واژه یا عنوان kardāzād می‌تواند معنای آگاه کننده، آزادکننده یا بشارت دهنده داشته باشد. در تاریخ گزیده نام یا لقب قباد پسر فیروز را لوکرد گفته‌اند.^۶ در این صورت، چنانچه معنی لوکرد را افشا کننده، آگاه کننده، خبردارکننده بدانیم، آن‌گاه کلمه یا عنوان ذکر شده در تاریخ گزیده برای نام قباد یعنی لوکرد مترادف گردآزاد می‌شود.

مژده *مژده* در قراءت قبل، در کتیبه‌های لاخ مزار نگارنده این کلمه

1. W.B.Henning, Actlr. Vol. VI ibid

- ۲- رجبعلی لیاف، رسول بشاش: همان‌جا، ص ۶۰.
 - ۳- بدرالزمان قریب: فرهنگ سغدی، انتشارات فرهنگان، تهران، ۱۳۷۴، ص ۹۱.
 - ۴- رجبعلی لیاف، رسول بشاش: همان‌جا، ص ۶۰، کتیبه شماره C-213. در این جا لازم می‌دانم واژه شیر را که به صورت ḡgr حرف نویسی کرده‌ام و ḡgr خوانده‌ام به صورت پارتی آن ḡrg حرف نویسی نمایم و šary به همان معنای شیر بخوانم.
 - ۵- بهرام فره‌وشی: فرهنگ زبان پهلوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۸، ص ۸۱.
 - ۶- حمدالله مستوفی: تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوایی، انتشارات امیرکبیر، ص ۱۱۵.
- البته این کلمه به صورت‌های گ: گورد و ف: کوکرد نیز آمده است، رک. حاشیه همین کتاب و همان صفحه.

را با کلمهٔ بعدی آن که یک کلمهٔ دو حرفی است با هم به صورت $mihrobānu = mtrwbw$ به دو معنای مهربانو نام زن قباد و با قیاس قراءت نام $'rtbw$ که اردوان خوانده می‌شود آن را به جای مهربانو، مهربان، می‌توان قراءت و پیشنهاد نمود.^۱ لکن این بار این کلمه را به صورت $Mihrūk = mtrwka$ مهروک نام مشخص^۲ و کلمهٔ بعدی را به همان صورت ZY یا nw که قبلاً در همان کتیبه‌ها به معنای نو و یا کسرهٔ اضافهٔ تا خوانده‌ام، در این جا نیز تکرار می‌کنم، به معنای مهروک نو ویشتیون یا مهروک ویشتیون که به همان معنی مهروک نو خستوانان یا مهروک خستوانان / خستواران؟^۳ است. البته نام مزبور بعید به نظر می‌رسد که نام بانوی قباد یعنی بنودخت یا بانودخت باشد. نگارنده در مقالهٔ قبل، همان‌طور که اشاره شد، چنین احتمالی داده است.^۴

در اردوان کلمه‌ای است که قراءت آن به خاطر تشویش حروف آخر کلمه یعنی حروف بعد از حرف l با ابهام و اشکال مواجه است، معذالک به علت محکم و مستدل بودن چهار حرف اول کلمه یعنی $wyšt-$ و نیز امکان خوانده شدن چهار یا شش حرف آخر به صورت‌های $-ywyn$ و $wywyn$ ؛ نگارندهٔ کلمات $vištivēn = wyštywyn$ و نیز $vištivēnēn = wyštywynyn$ با ساختمان دستوری نام (اسم و صفت) یعنی خستوان و خستوانی قبلاً پیشنهاد نمود.^۵ البته خستوان به معنای مقرر، معتمد و معتقد شکل فارسی نو کلمهٔ ویشتیون است که به صورت‌های وسطونه، اسطونه و استونه هم به همان معنای مقرر و اعتراف‌کننده، اما اسم شخص در متون و نوشته‌های جدیدتر نیز به کار

- ۱- رجعی بیاف، رموز پشاش: همان‌جا، ص ۶۷.
- ۲- مهروک به زبان سریانی مهروق (۱) پدر ارشک، یکی از ۱۲ مغ، با عنوان میدوس تصحیف مهروک است... (۲) مهروک پسر هورهم (Huwahm)، یکی از ۱۲ مغ که عیسی مسیح را پرستیدند، نام یک شاهزادهٔ پارسی. عبده Hyde آنها را م دروک Mahduk می‌خواند. (۳) مهدوک پدر šarzūr رک.
- F. Justi, *Iranisches Namenbuch*, 1963, p.206
- ۳- نام با عنوان خوش‌نواز به اسدلال نگارنده باید تصحیف واژهٔ ویشتیون یا ویشتیون باشد. رک. سنگ‌نگارهٔ لاخ‌مزار بیرجند ص ۷۲ و حاشیهٔ همان صفحه.
- ۴- سنگ‌نگارهٔ لاخ‌مزار بیرجند. ص ۶۷. ۵- سنگ‌نگارهٔ لاخ‌مزار بیرجند، ص ۷۱.

رفته است.^۱ صورتهایی از این کلمه همچون *astovān* و *astuvān* در متون پهلوی ساسانی و نیز *āstwān* در متون پهلوی تورفان به همان معنی به کار رفته است.^۲ باز ریشه کلمه فارسی میانه *vistaxv* به معنای معتمد، امین، مؤتمن و نیز گستاخ و متکبر همین کلمه است.^۳ و به عقیده نگارنده ریشه کلمه یا نام *ویشتاسب* یا *گشتاسب* را به اعتبار و قیاس کلمه *vistaxv = vistaxv* و *vištasp* و *vištasp* به معنای پشتیبان و امین و شخص مورد اعتماد (زرتشت) باید در همین کلمه جست‌وجو کرد. یا بهتر بگوییم کلمه *ویشتیون* می‌تواند مترادف کلمه یا نام *ویشتاسب* نیز باشد. در این صورت باید در معانی اضطرابی و به نوعی سهوی واژه *ویشتاسب* که تا به حال به صورتهای دارنده اسب چابک و آماده^۴ و یا بالعکس دارنده اسب پیر و خسته^۵ اظهار نظر و پیشنهاد شده، تأمل کرد. در این‌جا ناگزیر با توجه به مقایسه کلمه *vistaxv* یا *vištasp* نگارنده معنای تقطیع شده *vist-axv* را آقا یا سرور امین و معتمد معنا می‌کند و همین معنا را برای کلمه یا نام *ویشتاسب* نیز ارائه و پیشنهاد می‌نماید. در کتیبه‌های لاخ مزار و اخیراً کال جنگال بارها سعی بر این شد که ترجیحاً بر اساس معنی، واژه *vištēwēn* به صورت *vištāsp* قراءت شود، لکن متأسفانه به هیچ وجه جزء آخر کلمه به صورت *asp* توجیه پذیر نبود، مگر به صورت *vēn* که به شکل *vištēvēn* اما با همان معنا و مترادف *ویشتاسب* ارائه و پیشنهاد گردید. البته با صورتهای تغییر و تحول یافته خودش همچون *خستو*، *خستوان*، *استوان*، *استوار* و *یستاخ*، به معنای معتمد، مؤتمن، امین، معترف، مقر، حامی و پشتیبان. نگارنده ریشه کلمه *ویشتیون* *vištēvēn* را در اوستایی *vaēd* و صفت مفعولی

1. F.Justi, *Iranisches Namenbuch*, 1963, s.47

2. Actr. *Troisieme Serie*, Vol. II supplement, p.15

۳. سنگ‌نگاره لاخ مزار بیرجند، ص ۷۱.

4. R.G.Kent, *Old persian American oriental society*, 1953 p.209.

5. R.G.Kent, *ibid*, p.209.

نگارنده از واژه *ویشتیون* بنا به ریشه این کلمه هر دو معنی چابک و سریع و هم خسته و پیر را به دست می‌دهد که البته این معانی در ماهیت خود ریشه و اشتقاق *Vvāēd* نهفته است، نام *ویشتاسب* را هم به هر دو معنای سرور پیر و خسته (خستو و مقر، امین) و نیز سرور چابک و سریع، آماده می‌توان ترجمه نمود.

vista، به معنای دانای اصول و شعایر مذهبی دانسته و بنیان و اساس بسیاری از کلمات موجود همچون خستو، خسته، خوست، خوسف، خستوان، ویستاخ، گستاخ، گشتاسب، ویشتاسب و حتی کلماتی همچون وستا، اوستا و استاد را از همین ریشه می‌داند.^۱

"ayābēnd THTYWnd" می‌یابند و «درمی‌یابند». نگارنده این واژه را که در هر دو کتیبه ۲ و ۳ خوسف و کال جنگال به ترتیب در سطرهای ۵ و ۶ آمده و نیز در کتیبه‌های لاخ‌مزار، لوح ۲ شماره‌های D-317، D-215، E-316؛ به طور نامشخص و برینده بریده نوشته شده و یقیناً در کتیبه‌های دیگر هم تکرار شده است؛ به قیاس با دو کلمه مترادف آن در کتیبه‌های لاخ‌مزار - که اولی به صورت vindēnd C-39 HŠKHWN[d] به معنی «یابند»، «می‌یابند» و دومی D-214 prhynd به معنای «جست‌وجو می‌کنند»، «می‌یابند» آمده - به صورت فوق، هزوارش «یافتن» ayāftan یا yaftan و صیغه سوم شخص جمع مضارع وجه اخباری به معنای «درمی‌یابند»، «می‌یابند» ترجمه می‌کند.^۲ شاید این هم کلمات مورد بحث شکل به هم خورده همان کلمه HŠKHWNd به معنی vindēnd «می‌یابند» باشد.^۳

راستی و راستی را «راست روش» raštirō[bišn] این کلمه عنوان یا صفتی است برای ویشتیون که قبل از آن آمده است. «ویشتیون راست روش ...؛ البته همان‌طوری که ملاحظه می‌شود، واژه از حرف w به بعد به علت محوشدگی خط بازسازی شده است. در عین حال قراءت آن تا حرف w به صورت rāštirō[b... راستی رو ... قابل اعتماد و اطمینان است ولی با توجه به این که اثری از حرف آخر کلمه موجود به صورت b یا k یا r و به هر حال وجود دارد و قبلاً این حرف توسط هنینگ k

1. H.Reichert, *Avesta Reader*, Strassburg, 1911, pp.256-257

۲- این واژه را به طور آزمایشی خوانده‌ام. اصل هزوارش آن THTWNTn یا TH[y]TWNtn برابر yaftan یافتن است. در صورتی که کلمه مورد بحث در کتیبه THTYWnd حرف‌نویسی شده است. همان‌طور که در متن هم گفته شد، ممکن است این کلمه شکل به هم ریخته کلمه HŠKHWNd به همان معنی «یافت» vindēd باشد. رک. محمدجواد مشکور: فرهنگ هزوارش‌های پهلوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۵۷.

3. Ph.Gignoux, *Glossaire des Inscriptions pehlevies et Parthes*, 1972, p.54.

فرض شده است^۱ لذا نگارنده ترجیحاً به خاطر رسیدن به معنای روشن تر آنرا حرف b می خواند و با سه حرف آخر بازسازی شده دیگر byšn آنرا rōbišn به معنای «روش» و «کردار» می خواند. «راست روشن»، «راست کردار»، «خستوان راست کردار».

ریشه یابی، بنیان و اساس نامهای خوسف و بیرجند

پیش از این اشاره شد که کلمه یا عنوان ویشتیون - همان طور که در مقاله قبل نیز گفته شده - به معنای خستو و خستوان است. خستو به معنای مقر به معنی خسته و نزار هم می تواند باشد. می دانیم که نام خوسف در کتابهای جغرافیایی به شکل خوست نیز آمده است.^۲ حال چنانچه به واژه خوست در کتابهای فارسی نگاه کنیم، معنای آنرا خسته، آزرده، مالیده، فرسوده شده و از این دست مفاهیم می یابیم.^۳ پس می توانیم بدین ترتیب از واژه خوست یا خوسف علاوه بر معنای متأخر این کلمات در فرهنگها، به اصل و بنیان آن در کتیبه های دوره میانه زبان فارسی (پارتی) موجود در این خطه یعنی کلمه یا عنوان ویشتیون به معناهای مختلف خستو، خسته، خستوان، استوانه، وسطونه، استوان، معتقد، مؤتمن، مؤمن، امین، شخص مورد اعتماد، استوکان، استوار، پشتیبان، و استاخ، گستاخ، ویشتاسب برسیم. (می دانیم که ویشتاسب کسی است که ابتدا از دین خود روی بر تافته و به^۴ دین زرتشت ایمان می آورد و سپس از او حمایت می کند). یعنی کلمه یا نام ویشتاسب دقیقاً به همه معانی ویشتیون از جمله مقر و مؤتمن و شخص مورد اعتماد و

1. W.B.Henning, Actr., Vol. VI p.410.

۲- لسترنج: سرزینهای خلافت شرقی، انتشارات علمی و فرهنگی، ترجمه محمود عرفان، تهران، ۱۳۶۷. صص ۲۸۶ و ۲۸۷، در ضمن برای مطالعه چگونگی تبدیل نام خوسپ xwasp به xusf/b رک. Markwart, Wehrod and Arang, P.20, n.2 و نیز برای نحوه دگرگونی st در آخر کلمه مقایسه کنید تبدیل معکوس -st را به -sp ببیند: Trans.phil, soc.1942, 50, n.2

۳- لغت نامه دهخدا، ذیل واژه خوست. [خ ش].

۴- در زبان پهلوی و نیز فارسی نو ویشتن و وشتن به معنای گشتن، گردیدن، چرخیدن نیز هست که از همان ریشه Vvāēd به یک معنا دگرگون شدن و از حالی به حال دیگر درآمدن است. البته معانی دیگری هم که در معنای ویشتیون به آنها اشاره شد دارد. رک. بهرام فره وشی: فرهنگ زبان پهلوی، انتشارات تهران، ۱۳۵۸، صص ۶۱۴ و نیز لغت نامه دهخدا، و زیرنویس شماره ۳، صص ۶۱

امین و پشتیبان را دارا است. حال وجود چنین شخصیت استوار و متینی که همواره نامش در کتیبه‌های پراکنده این منطقه از خاک ایران با اقرار به راستی و درستی رسالتش به طور مکرر یاد می‌شود چه تأثیر فرهنگی و اجتماعی عمیقی در این منطقه می‌تواند داشته باشد؟

نام بیرجند در متون و نوشته‌های مختلف به صورتهای بیرگند، برجند، برجن آمده است.^۱ نخستین کسی که در قرن هفتم هجری از بیرجند به عنوان یکی از مناطق مهم قهستان نام می‌برد، یاقوت است که از این شهر با نام پیرچند *pirčand* یاد می‌کند.^۲ حمدالله مستوفی در قرن هشتم هجری آنرا *birjand* می‌نامد. ادیسی در قرن ششم هجری از این شهر نام نمی‌برد و لکن از قاین به عنوان مرکز قهستان یاد می‌کند. البته بنا به نقل قول جغرافی‌نویسان قرن چهارم هجری تا آن زمان قاین مرکز قهستان است و این مرکزیت سیاسی و حکومتی تا اواسط قرن سیزدهم که به بیرجند انتقال می‌یابد در همان شهر باقی می‌ماند.^۳ حال بینیم که واژه یا نام بیرجند از کجا آمده و به چه معناست؟ گفتیم که قدیمی‌ترین شکلی که از نام بیرجند در دست داریم همان است که در قرن هفتم هجری توسط جغرافی‌دان معروف یاقوت حموی به صورت پیرچند *pirčand* به عنوان یکی از مراکز مهم قهستان نام برده شده است. حال چنانچه به معنای یاد شده برای نام یا عنوان ویشتیون یعنی خستو، خستوان، استوانه، استوان، معتقد، مؤتن امین، استوکان، پشیبان، ویستاخ، گستاخ، و ویشتاسب - همان‌طور که قبلاً اشاره شد - کلماتی چون وستا، اوستا و استاد را بیافزاییم، شاید در این جا نیز به ریشه و اصل معنای کلمه یا نام بیرجند یعنی پیرکند به معنای شهر پیر، شهر خسته، شهر خستو و شهر خستوان، شهر استاد، شهر مؤمن، شهر ویشتاسب، شهر گشتاسب برسیم. جالب توجه است که در فرهنگ و ادبیات بیرجندی ضرب‌المثلهای ریشه‌ای و کهن بومی بیرجند را به سخن پیر قدیم نسبت می‌دهند و این پیر قدیم یا پیر خرد به عقیده نگارنده، همان خستوان^۴ یا

۱- لغت‌نامه دهخدا، ذیل رژه بیرجند.

2. *Encyclopaedia Iranica*, Vol. IV p.272 (Birjand)

3. *Encyclopaedia Iranica*, Vol. IV ibid

۴- خستوان، ویشتیون، استاد، پیر خرد.

خستوانه^۱ و دلق پوش و دلچک پیشه^۲ ای است که به قول نویسنده کتاب سخن پیر قدیم با ضرب المثل‌های بیرجندی با نام و شخصیت احمد، احمدک، غلمو (غلامی، غلامک) علی و مانند آن همیشه در ضرب المثلها و افسانه‌های محلی قاینات داخل می‌شود. اینان، سمبلی از آدم‌های ابن‌الوقت و همه فن‌حریف، ناباب، ناهمرنگ با جماعت و دارای بسیاری از صفات حسنه و رذیله، اما در عین حال آدم‌های زرنگی هستند که در پرتو صفاتی همچون رک‌گویی به مقصود خود می‌رسند و چون در افسانه‌های محلی و لااقل در پندار مردم، این افراد همیشه در برخورد با بزرگان برنده‌اند، عامه در اعماق قلب خود برای آنان احترام قایلند و گاه آنها را دست انتقام خدا تصور می‌کنند که زورگویان را ادب می‌کنند.^۳



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱- خستوانه [خَ یا عَ نَ یا نِ] (۱) پشمینه‌ای باشد موی از او درآویخته یا کرباس پاره ... لباسی باشد که درویشان و فقیران پوشند، و از آنها پشمها و مویها آویزان باشد ... خرجه را نیز گویند. به آن خستونه [خَ یا نِ] هم می‌گویند. (لغت‌نامه دهخدا). در واقع پشمینه یا دلقی است که خستوان به معنای استاد و پیر خرد آن را بر تن می‌پوشد.

۲- نگارنده واژه دلچک را سواي معانی که تاکنون برایش آورده‌اند، واژه مسخره شده دلق به همان معنی پشمینه و خستوانه یعنی شکل تصغیر و تحقیر شده خستوان می‌داند.

۳- غلامعلی سرمد: سخن پیر قدیم یا ضرب المثل‌های بیرجندی، انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور،